

ای طلوع مشرقی هفت آسمان شیدای تو  
مرغ دل در سینه بایاد تو پرپر میزند  
جان فدای پر زدن های کبوترهای تو  
تو چراغ راه هر گمگشته ای در شام تار  
این منم گم کرده ره در وسعت دریای تو  
دلنوازی کن چو آهو آمدم باصد امید  
کی شوم من ناامید از درگه والای تو  
آسمان هم بی قرار و محو ایوان طلا  
محو آن گلدسته ها و صحن بی همتای تو  
من غباری بی نشانم بر سر راه حرم  
میدوم با پای و سر تا سرنهم بر پای تو